

روزنوشت‌های درخت ته کلاس

شادی خوشکار

رمان نوجوان



- سرشناسه : خوشکار، شادی، ۱۳۶۷ =
 عنوان و نام پدیدآور : روزنوشته‌های درخت نه کلاس / نویسنده شادی خوشکار؛ ویراستار علدا جوزدانی.
 مشخصات نشر : تهران: شهرللم، چکمه، ۱۳۹۰.
 مشخصات ظاهری : ۹۶ ص.؛ ۱۷×۱۲ م.م.
 شابک : 978-600-6518-26-8
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیا
 موضوع : داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
 شناسه افزوده : جوزدانی، علدا، ۱۳۶۷- ویراستار
 رده‌بندی کنگره : ۹۱۳۹۰ ر ۶۳۲۶ و ۸۰۴/۰ PIR
 رده‌بندی دیویی : ۸۵۳/۶۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۹۱۳۲۳

انستاراب شهرللم با همکارى انتشارات حکم	
روزنوشته‌های درخت نه کلاس (زمان نوجوان)	مدیر تولید: امین باقری چاپخانه و محاسبی: یلرد
نویسنده: شادی خوشکار ویراستار: علدا جوزدانی مدیر هنری و مترجم گرافیک: معنی تنهیبی صفحه‌آرایی: لیلا دارلی چاپ اول: ۱۳۹۰ شمارگان: ۱۳۰۰ نسخه شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۱۸-۲۶-۸ ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۱۸-۲۶-۸	کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به نشر شهرللم است. نشانی: تهران، خیابان یوسف‌آباد، خیابان جهان‌آرا، کوچه ۱۴/۱، پلاک ۴۲/۱، واحد ۱ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۱۸۱۹ تلفن: ۷۷۱۸۱۵۲۵-۶ • نمابر: ۷۷۱۸۱۵۲۷ Email: Info@Shghalam.com مرکز پخش: ۷۷۱۸۱۵۲۵-۶

مقدمه

وسوسه، فراموشی، رهایی؛ این سه کاری بود که باید می‌شد تا کارِ رمان تجربه‌ی کودک و نوجوان به انجام برسد؛ و من همین کار را کردم، فقط همین سه کار را.

پیش از هر چیز باید وسوسه‌شان می‌کردم، یا بهتر بگویم: وسوسه‌ی نوشتن را به جان‌شان می‌انداختم... و انداختم. در چنین مواقعی باید خودت بایستی کنار، فقط کمی دورتر؛ تا وسوسه، کار خودش را بکند. می‌دانم، برای بعضی از ما سخت است این کنار ایستادن و فقط تماشا کردن. دلواپس کژ و مژ رفتن‌شان هستیم، دلواپس افتادن‌شان، زخمی شدن‌شان، دور شدن‌شان و... اما چاره‌ای نیست، این واژه‌های بی‌نام و نشان را باید دور ریخت و کاهش داد. من با فراموشی کاهش دادم. فراموشی همه‌ی خط‌کشی‌ها، تئوری‌ها، خواننده‌ها و شنیده‌های قبلی... باید ذهن‌شان پاک می‌شد، سفید سفید! هر چه تئوری داستان بلد بودند، گفتم بریزید دور؛ هر چه داستان و رمان و سبک و مدل داستانی خوانده بودند، گفتم از ذهنتان پاک کنید؛ پاک پاک، سفید سفید... باید ذهنتان سفید سفید می‌شد، فراموشی مطلق. حالا وقت رهایی بود. باید خودشان را، ذهن‌شان را، قلم‌شان را، کیبوردشان را، یا هر چیز دیگرشان را رها می‌کردند در این سفیدی مطلق.

حالا باز موقعی بود که تو باید پرهیزگارانه کناری می‌ایستادی و تماشا می‌کردی تا این بار رهایی کار خودش را بکند. کار خودش را کرد.

حتم داشتم می‌کند. حاصلش همین شد: قصه‌هایی که قصه‌های خودشان است، شبیه خودشان، مدل خودشان، مدل «اثاق تجربه‌ی رمان کودک و نوجوان» خودشان. و من در این میان فقط تماشاگر بودم، گیرم تماشاگری پرهیزگار که گاهی وسوسه‌شان می‌کرد برای نوشتن، گاهی نهیب‌شان می‌زد برای فراموشی و گاهی تحریک‌شان می‌کرد برای رهایی... همین؛ همین فقط: وسوسه، فراموشی، رهایی.

فریدون عموزاده‌خلیلی
زمستان ۱۳۹۰

www.ketab.ir